



درس تفسیر سوره مبارکه قلم جلسه ۹

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ (۳۴) أَوْ فَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (۳۵) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۶) أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (۳۷) إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (۳۸) أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ (۳۹) سَلِّمُوا لَهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ (۴۰) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۴۱) يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (۴۲) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ (۴۳) فَذَرْنِي وَ مَنْ يَكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۴۴) وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۴۵) أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۶) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۷)﴾

سوره مبارکه «قلم» که در مکه نازل شد، گذشته از اینکه عناصر محوری سور مکی را داراست، چون به نام قلم و علم و مکتوبات علمی شروع شد، چندین تحلیل علمی درباره اعتراضات یا توقعات مردم جاهلی دارد. در جاهلیت دو عنصر اصلی بر مردم حکومت می‌کرد؛ یکی اینکه در مسئله اندیشه براساس وهم و خیال و گمان حکم می‌کردند که ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾^۱ در بخش انگیزه بر مدار میل حرکت می‌کردند، نه عقل و عدل که ﴿وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾^۲ فرمود: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾، یک؛ ﴿وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾، دو؛ یا براساس گمان در بخش

۱. سوره نجم، آیه ۲۳.

۲. سوره نجم، آیه ۲۳.

اندیشه؛ یا براساس میل در بخش انگیزه. آن بخش اندیشه را آمد اصلاح کرد فرمود وهم و خیال و گمان اینها در معارف عقلی و علمی و جهان‌بینی سهمی ندارد، باید عالمانه و محققانه سخن گفت. در بخش انگیزه میل و هوی و هوس و آرزو سهمی ندارند، عقل عملی و عدل سهم دارند. وجود مبارک حضرت که جاهلیت را به تمدن اسلامی تبدیل کرد با سفارش و نصیحت و توسعه کار پیش نبرد، با عقل و عدل کار را پیش برد. نه اینکه سفارش بکند مواظب باشید محققانه حرف بزنید، مواظب باشید عالمانه سخن بگویید، این چنین نبود؛ بلکه برهان آورد، دلیل آورد، ادله عقلی آورد، یک؛ از آنها ادله عقلی خواست، دو؛ آنها در این احتجاجات ماندند، سه؛ اسلام را تثبیت کرد، چهار. اگر مسئولی بخواهد موفق بشود در اداره مملکت مرتب سفارش بکند به اینکه آدم خوبی باشید به کسی ظلم نکنید با سفارش‌ها و نصایح، اینها در رتبه دوم قرار دارد؛ یعنی بعد از اینکه همه کارها تثبیت شده است و معلوم شد که باید چه کار بکنیم، آن وقت یک واعظ می‌گوید این راه‌هایی که مشخص شده است این راه‌ها را بروید؛ وگرنه قبل از اینکه راه مشخص بشود با سفارش کار پیش نمی‌رود.

اول فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»^۱ که قبلاً هم به عرض شما رسید نفرمود طلب علم واجب است، نفرمود طلب علم فریض است؛ فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»، این مبتدا مذكر است خبر که مؤنث نیست. این «تاء» تاء مبالغه است؛ یعنی تا جان دارید باید بفهمید. وگرنه مبتدا مذكر است خبر مؤنث باشد؟ این «تاء» تاء مبالغه است، مثل تاء علامه؛ یعنی خیلی خیلی خیلی فهمیدن بر شما واجب است. این آمده اول این حرف را زد. نگفت «طلب العلم واجب»، «طلب العلم فرض أو فريضة»؛ فرمود: «فَرِيضَةٌ»، مثل اینکه ما درباره سیدالشهداء (سلام الله علیه) به همان معنا که درباره زینب کبری (سلام الله علیها) می‌گوییم عقيله بنی‌هاشم، حسین بن علی به همان معنا عقيله

بنی‌هاشم است، چون «تاء» عقلیه که تاء تأنیث نیست، مثل تاء خلیفه است. این «تاء» مبالغه است. زینب کبری خیلی خیلی عاقل است به همان معنا حسین بن علی هم عقیده بنی‌هاشم است. فهمیدن فریضه است، نه فرض. واجب نیست، واجب واجب واجب است، چون جامعه‌ای که نفهمد پیش نمی‌رود. بعد آمد ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾^۱ گفت، ﴿وَالْحِكْمَةَ﴾ گفت، ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾ گفت. هم آن مسئله ﴿وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾ را که انگیزه است اصلاح کرد، هم ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾ که اندیشه است را اصلاح کرد.

بعد هم فرمود چه بخوانید. مرحوم کلینی از وجود مبارک حضرت نقل کرد، از غالب ائمه (علیهم السلام) نقل شده است، ولی اصلش از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود با «إِنَّمَا» یاد کرد: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةُ آيَةٍ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ»؛^۲ اول معارف دینی، توحید، وحی، نبوت، امامت، ولایت، معاد؛ بعد فقه، احکام فقه؛ بعد اخلاق و امثال اخلاق. اول آیه محکمه، بعد فریضه عادلّه، بعد سنت قائمه است. ما آمدم گفتیم آیه محکمه فقه و اصول، فریضه عادلّه فقه و اصول، سنت قائمه فقه و اصول، وضع حوزه‌های ما به این صورت درآمد.

پس حضرت تنها سفارش نکرد که آدم خوبی باشید، عالم باشید؛ علم را آورد، خوبی را آورد. هم ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾ شد، ﴿وَالْحِكْمَةَ﴾ شد، هم ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾ شد، هم گفت: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ»، بعد «وَمَا سِوَاهُنَّ» فضل است. آیه محکمه اول، فریضه عادلّه فقه و امثال فقه، سنت قائمه حقوق و اخلاق، اینها را یاد بگیرید.

بعد آمد در بسیاری از آیات به مسئله آرزو تکیه کرد، فرمود کار با آرزو پیش نمی‌رود، همان طور که با وهم و خیال پیش نمی‌رود: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ﴾؛ آروزها مشکل آدم را حل نمی‌کند. این سوره که به نام «قلم» است تقریباً

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۲.

هفت یا بیشتر، چون این حصرش حصر استقرایی است تحلیل نهایی حصر عقلی نیست؛ فرمود شما که درباره معاد این حرف را دارید، سند شما چیست؟ یعنی در ﴿ن وَالْقَلَمِ﴾ به ما گفت جامعه یا باید عقل دستش باشد یا نقل معتبر که در قیامت نگوید: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾؛^۱ اگر عقل و نقل را دوتایی جمع کرد که «طوبی له و حسن مآب» ولی حجتی باید داشته باشد که در قیامت نگوید: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾. این ﴿نَسْمَعُ﴾ نه یعنی ما دلیل عقلی را یاد بگیریم؛ بلکه گوش شنوا داشته باشیم که در معنای ﴿نَسْمَعُ﴾ گذشت. ما می‌گوییم خدا ﴿سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾^۲ است یعنی چه؟ در این ادعیه و روایات ما هست که «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»^۳ خدا غیبت را هم گوش می‌دهد، دروغ را هم گوش می‌دهد، هر حرفی را بزنند خدا می‌شنود. ما یک سمع فیزیکی به اصطلاح داریم که هر کسی حرف بزند ما می‌شنویم، یک سمع متافیزیکی داریم که می‌گوییم این جوان به حرف ما گوش نمی‌دهد. حرف ما را نمی‌شنود؛ یعنی ترتیب اثر نمی‌دهد. فلان بچه حرف ما را می‌شنود یا فلان شخص حرف ما را می‌شنود؛ یعنی ترتیب اثر می‌دهد. این ﴿اللَّهُ سَمِيعٌ﴾ یک معنا دارد، در ادعیه می‌گوییم: «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» معنای دیگری دارد که هیچ ارتباطی به آن اولی ندارد. «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»؛ یعنی بزرگواری حرف ما را می‌شنوی، ترتیب اثر می‌دهی. نه اینکه می‌شنوی، غیبت را هم می‌شنود، دروغ را هم می‌شنود، حرف‌های باطل را هم می‌شنود.

پس «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» یعنی حرف ما را قبول داری. انسان یا باید حرف‌های بزرگان دین و ائمه را بشنود؛ یعنی گوش بدهد و قبول کند، یا خودش لااقل برهان عقلی داشته باشد و طبق آن راه برود، در قیامت نگوید: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾. در این آیه بسیاری از این بهانه‌ها را تبیین کرد. فرمود شما که می‌گویید - معاذالله - قیامت نیست، اگر هم باشد ما با دیگران یکسان هستیم دو تا حرف داریم: به چه دلیلی می‌گویید قیامت نیست؟ یعنی

۱. سوره ملک، آیه ۱۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۸.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۷۵.

ذات اقدس الهی عالم را یاوه خلق کرد؟ ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۱. یعنی هیچ حساب و کتابی در این عالم دقیق عقلی نیست هر کس آمد هر حرفی زد هر کاری کرد کرد؟! یا حساب و کتابی هست؟ اینکه فرمود: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ که در پایان سوره مبارکه «قیامت» است در همان جا این روایت هست که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیها) که در باغ‌های مدینه کشاورزی می‌کردند این بیل را فشار می‌دادند یا با کلنگ چیزی را می‌کنند برای رفع خستگی زیر لب این آیه را زمزمه می‌کردند.^۲ می‌دانید این کارگراها و کشاورزها و غیر کشاورز که کارهای یدی می‌کنند مقداری زیر لب زمزمه‌ای دارند برای رفع خستگی. حضرت این آیه را زمزمه می‌کرد.

برهان اقامه می‌کرد که معاد «حق» لاریب فیه» عالم باطل نیست. مگر این همه اندیشه‌ها و افکار می‌رود زیر خاک می‌پوسد؟! مگر انسان پوسیدنی است؟! براهین فراوانی اقامه می‌کرد، علوم را تقسیم کرد، با اینها گفتگو کرد، فرمود حرف‌هایتان چیست؟ می‌گویید که معادی نیست یعنی ما عالم را لغو خلق کردیم یعنی هر کسی بیاید هر حرفی بزند هر کاری بکند هیچ حساب و کتابی نیست؟ یا نه، ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾^۳، نه ما بازیگر هستیم و نه عالم بازیچه است، این براهین را اقامه کرد.

بعد در این چند قسمت فرمود: ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾، البته این حصر عقلی نیست که احتمالات دیگر نباشد. تا حدودی سبر و تقسیم استقرایی است. فرمود برهان عقلی که ندارید، ﴿أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ﴾ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ، این ﴿إِنَّ لَكُمْ﴾ جمله در محل نصب است تا مفعول باشد برای ﴿تَدْرُسُونَ﴾؛ یعنی کتابی دارید که

۱. سوره قیامت، آیه ۳۶.

۲. الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۲، ص ۴۲۴؛ «... هُوَ فِي حَاطِطٍ لَهُ عَلَيْهِ تَبَانٌ يَتَوَكَّأُ عَلَى مِسْحَاتِهِ وَهُوَ يَقُولُ ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ أَلَمْ يَكُنْ نُفْثَةً مِنْ مَنِيٍّ يُعْنِي ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى﴾ وَدُمُوعُهُ تَجْرِي عَلَى خَدَّيْهِ ...».

۳. سوره ص، آیه ۲۷.

در آن این مطالب نوشته است که هر چه شما بگویید انجام می‌شود؟ چنین کتابی از وحی آمده، از آسمان کتابی نازل شده؟ ﴿أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ﴾ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ﴾، که این جمله در محل نصب است تا مفعول باید برای ﴿تَدْرُسُونَ﴾؛ یعنی کتابی دارید که این درس را به شما می‌دهد که هر چه شما بگویید انجام می‌شود؟ اینکه نیست. ﴿أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ﴾، خدا سوگند یاد کرد، انبیا سوگند یاد کردند، مدبران الهی و فرشته‌ها سوگند یاد کردند که هر چه شما حکم می‌کنید انجام بشود؟ شما تعهدی از خدا و ملائکه دارید؟ چه چیزی دارید؟ ایمان و سوگندی بر ما که رهبران الهی هستیم دارید؟ ﴿أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ﴾، این کلمه «لا» که روی هر دو قسمت نوشته شده؛ یعنی اینجا نفس را قطع نکنید، اینجا وقف نکنید، آن بعدی مفعول این است. ﴿أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ﴾، ما سوگند یاد کردیم که هر چه شما حکم کردید عمل بشود، این هم که نیست.

﴿سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ﴾، مسئول این حرف‌های شما کیست؟ چه کسی عهده می‌گیرد که در قیامت کار به دست شما باشد؟ چه کسی عهده می‌گیرد که در قیامت مجرم و مطیع یکسان حکم داشته باشند؟ شفعا بی دارید؟ شرکایی دارید؟ یا خودتان این حرف را می‌زنید؟ مسئول شما کیست؟ ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ﴾، حالا یا شریک در مدعا یا شاهد در مدعا. ﴿فَلْيَاتُوا بِشُرَكَائِهِمْ﴾، آنها را بیاورید ببینیم آنها حرفشان چیست؟

بعد این چهار آیه در وسط به عنوان جمله معترضه آمده است که قیامت این است. این ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾، می‌گویند «كَشَفَتِ الْحَرْبُ عَنْ سَاقِهَا» که در بحث قبل اشاره شد در یک امر خیلی مهمی، می‌گویند پارچه را ور مالید، یا آستین را بالا زد! یک بیان را مرحوم ابن بابویه قمی در آخر من لا یحضره الفقیه نقل می‌کند از وجود

مبارک پیغمبر. می‌فرماید که این کلمات را غیر از آن حضرت تا آن روز کسی نگفت.^۱ چند تا کلمه نورانی است از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند می‌فرماید اینها بی‌سابقه است؛ یکی از آن کلمات همین است که «الآن حمی الوطیس»^۲ که بعدها رایج شد که ما هم در فارسی کم‌کم می‌گوییم: «تا تنور داغ است نان را ببندید»؛ یعنی الآن فرصتش است. «حمی الوطیس»؛ یعنی تنور داغ شد. وقتی جنگ فراگیر بشود می‌گویند: «حمی الوطیس»، تنور جنگ داغ است، این کنایه از شدت امر است.

فرمود قیامت تنورش داغ است. قیامت پای خود را ور مالید که یک حادثه سنگینی می‌خواهد به ما نشان بدهد، این را می‌گویند کشف ساق. پس کشف ساق کنایه از عظمت مطلب اهمیت مطلب و مهم بودن مطلب است، مثل اینکه بگویند تنور داغ است. این را مرحوم ابن بابویه قمی در آخر من لا یحضره الفقیه چند تا کلمه است که از وجود مبارک حضرت نقل می‌کند می‌فرماید که قبل از حضرت کسی این کلمه را نگفت، بعد رایج شد که «الآن حمی الوطیس»، تنور داغ است؛ یعنی موقعیت حسّاسی است.

این آیه ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾، بعد ما شما را امتحان می‌کنیم. شما که می‌گویید ما آنجا هم مثل دنیا راحت هستیم، یک امتحان می‌کنیم. امتحان تکلیفی نیست؛ ما یک تکلیف داریم که همین روزها باید انجام بدهیم. یک امتحان است که فرمود: ﴿وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ﴾^۳ مثل بیماری و اینهاست که امتحان مقطعی است. پس یک امتحان دائمی است که تکالیف ماست، یک امتحان مقطعی داریم مثل ترسالی، خشکسالی یا به سختی یا به دشواری ﴿وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾، یک امتحان تمیزی است؛ امتحان در دنیا چه امتحان روزانه باشد چه امتحان مقطعی باشد، به هر حال پاداش دارد؛ اما امتحان قیامت تمیز است تا برای او روشن بشود که تو چه کاره

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۶.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۷.

۳. سوره انبیاء، آیه ۳۵.

هستی! فرمود ما در قیامت به اینها می‌گوییم سجده کنید. بعضی‌ها سجده می‌کنند بعضی سجده نمی‌کنند، چون بارشان سنگین است کسی که یک بار سنگینی از آهن روی دوش اوست چگونه می‌تواند تکان بخورد؟! می‌فرماید آن روز این است. ما که امتحان دنیایی‌مان در دو بخش بود هم امتحان روزانه و عبادات و تکالیف، هم امتحانات مقطعی که ﴿وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾. تکالیف الهی، ثواب و عقاب و پاداش و اینها را هم دارد. اما آن روز امتحان تمیزی است نه اینکه امتحان باشد بعد پاداش بدهند، مثل کسی که صدها خروار بار روی دوش اوست ولی همین طور دارد حرف می‌زند و نمی‌فهمد بار روی دوش اوست. می‌گوید شما هم سجده کنید، آنها که سالم‌اند کاملاً خضوع می‌کنند اینها که بار سنگین و آهن روی دوش آنهاست نمی‌توانند تکان بخورند. فرمود ما آن روز این کار را می‌کنیم. نه اینکه امتحان بکنیم، چون در قیامت تکلیف نیست، تکلیف فقط در دنیاست، آن روز روز جزا و روز کیفر و پاداش است.

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾، قیامت پارچه‌ها را بالا می‌زند و ظهور می‌کند. این قیامت را می‌آورند. کجا هست که می‌آورند؟ حالا خدا نکند به آن قسمت برویم و ببینیم! اما این مقدار را به صورت شفاف قرآن فرمود که ما آن روز جهنم را می‌آوریم: ﴿وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾^۴ اینکه قرآن می‌گوید جهنم یک چیز منقولی است، کجا هست؟ چه هست؟ در سوره مبارکه «فجر» همین است: ﴿وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ﴾، کذا و کذا و کذا. اگر هیزم جهنم خود همین اختلاسی و نجومی و ظالم است که ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۵ اگر از جنگل هیزم نمی‌آورند و خود همین شخص گُر می‌گیرد، همین شخص می‌شود جهنم. هر چه باشد «علی الرأس» قبول داریم، چندین جهنم باشد منقول باشد یا غیر منقول باشد، ولی آن مقداری که ما می‌فهمیم و هست این است. این هست، چیزهای دیگر

۴. سوره فجر، آیه ۲۳.

۵. سوره جن، آیه ۱۵.

هم هست، چیزهای دیگر هم هست، جهنم‌های دیگر هم هست. فرمود ما جهنم را می‌آوریم: ﴿وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ﴾.

بنابراین آن روز نه روز امتحان عمومی است، مثل صوم و صلات؛ نه امتحان مقطعی است؛ نظیر بیماری یا ثروت یا فقر و مانند آن تا امتحان تکلیفی باشد؛ امتحان برای خود او روشن بشود که این سبک است یا سنگین است؟! این اصلاً نمی‌تواند تکان بخورد. چرا نمی‌تواند تکان بخورد؟ برای اینکه بار روی دوش اوست. این کسی که بار روی دوش اوست نمی‌تواند تکان بخورد؛ لذا فرمود به قیامت می‌آید پارچه‌هایش را به هم می‌زند، بالا می‌زند، همین‌ها تشبیه و تمثیل است. مگر جنگ یک چیز آمدنی است؟ یک شخص است که بیاید؟ می‌گوید جنگ آمد پاورچین! ساقش را برهنه کرد آمد! «كشفت الحرب عن ساقها»؛ یعنی حادثه سخت است. این تمثیل و تشبیه است.

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾، نمی‌توانند تکان بخورند. هیچ نمی‌توانند تکان بخورند. آن روز می‌خواهد حرف بزند، ولی قدرت حرف زدن ندارد. ﴿نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ﴾، قدرت حرف ندارند اصلاً. ﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ﴾، انسان ترسناک از چشمش هراس معلوم است. ﴿تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ﴾ در بحث قبل مشخص شد اینها که عزیز بی‌جهت هستند یقیناً ذلیل باجهت هستند، چون که نمی‌شود هم عزت دروغ باشد هم ذلت دروغ باشد. اینها که ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾^۶ می‌گویند به ما برخورد، این عزیز بی‌جهت است. اگر عزیز بی‌جهت شد، ذلیل باجهت است و قیامت آنچه حق است ظاهر می‌شود، ذلت اینها ظاهر می‌شود. ﴿تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَكَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ﴾؛ در دنیا می‌توانستند، باری روی دوش آنها نبود می‌توانستند

۶. سوره یس، آیه ۶۵.

۷. سوره بقره، آیه ۲۰۶.

سجده کنند ولی نمی‌کردند خضوع نمی‌کردند. دنبال شیطنت شیطان بودند. هر وقت سخن از ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾^۸ است معلوم می‌شود ما گوینده شیطانی شدیم. معیار همین است این حرفی که از دهن ما در می‌آید آیا حرف فرشته‌هاست یا حرف شیطان است. در ذیل آن آیه‌ای که پیامبرشان گفت طالوت را ما برای شما به عنوان رهبر قرار دادیم، اینها گفتند: ﴿نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ﴾^۹ همه این محققان گفتند این حرف، حرف شیطان است. اینکه می‌گوییم ما از او بهتر هستیم، ما باید بگوییم ما تابع دستور خدا هستیم. اگر بگوییم من از او بهترم این سخن مستقیم شیطان است ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾؛ ما از او بهتریم، سخن مستقیم شیطان است. آنها گفتند: ﴿نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ﴾، با اینکه پیغمبرشان گفت که از طرف خدا این شخص منصوب شد. کسی در برابر پیغمبر عصرش بگوید من از او بهترم! این معلوم می‌شود همان حرف شیطان را می‌زند.

آن خطبه هفت نهج البلاغه است که وجود مبارک حضرت امیر فرمود بعضی‌ها گرفتار شیطنت شیطان هستند، چون مواظب همه جا هستند درون و بیرون؛ اما مواظب جانشان نیستند، چون مواظب جانشان نیستند این خاطراتشان را کنترل نمی‌کنند، چون خاطراتشان را کنترل نمی‌کنند در دلشان باز است، چون در دلشان باز است این حرامی که لباس احرام بسته است و قصد طواف کعبه دل را دارد وارد دل می‌شود. طائف به کسی می‌گویند که قصد طواف بکند. فرمود مردان باتقوا در دلشان بسته است کلید این کعبه به دست خودشان است. ﴿إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^{۱۰} این حرامی لباس احرام کرده می‌خواهد وارد قلب بشود، مؤمن می‌فهمد طردش می‌کند، ﴿إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾. اما آن خطبه نورانی حضرت امیر این است کسی که از همه جا تلاش و کوشش می‌کند باخبر است و از قلب خود بی‌خبر است این در دل باز

۸. سوره اعراف، آیه ۱۲.

۹. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۱۰. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

است این حرامی لباس احرام می پوشد وارد دل می شود، وقتی وارد دل شد می شوراند می شوراند می شوراند، آن ابلیس حساب دیگری دارد این شیاطین، جنّ هستند همسر دارند ازدواج می کنند فرمود اینها عقدی در تالار دل این شخص برقرار می کنند زن و شوهر، چون هر دو جن هستند. اینجا تخم گذاری می کنند، او را به کارهای فراوانی وسوسه می کند. هر کاری که کردند زمینه تخم گذاری او را فراهم می کنند، «فَبَاضَ»؛ بیضه و تخم گذاری می کنند. این بیضه را این زن و شوهر، این جن در درون دل زیر پر خود «فَرَّخَ»؛ این «فرخ و فروخت جوجه»^{۱۱} که در نصاب خواندید. جوجه را می گویند فرخ، فروخ. حضرت فرمود بعد از اینکه تخم گذاری کرد، این تخم را می پروراند به صورت جوجه در می آورد. «فَبَاضَ وَ فَرَّخَ»، حالا که جوجه شد جوجه مرتّب راه می رود، این شخص هم می بیند مرتّب خاطرات می آید و می رود. هر چه می خواهد کنترل نمی تواند. این کار را بکن، آن کار را نکن، آنجا سرقت بکن، آنجا بد بگو، فلان جا فحش بده! اینها همه این دیب و دابه هایی هستند که در جان شما راه می روند. «فَبَاضَ وَ فَرَّخَ»، جوجه فراوان! این می شود دابه. این آرام ندارد، مرتّب یا به این فکر است یا به آن فکر است.

بعد چه کار می کند؟ اینها زمام او را به دست می گیرند هر چه که آنها خواستند این می گوید: «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ»^{۱۲} این بیان با چه باید شرح بشود؟! اینها تشبیه نیست، اینها مبالغه نیست، اینها حقیقت است. بعضی ها واقعاً شیطان هستند جزء «شیاطن الانس» هستند اینها سبّ و لعن نیست این یک تکوین است. فرمود شیطان به زبان این حرف می زند، شیطان با چشم این می بیند: «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ»، این همان است که قرآن می فرماید کذا و کذا. این در خطبه هفت نهج البلاغه است.

۱۱. رک: نصاب الصبیان، ص ۱۶؛ «فرخ و فروخت جوجه بیضه تخم مرغ و خود *** چون عنب انگور و تین انجیر و کمثری مرود».

۱۲. نهج البلاغه (للصّحی صالح)، خطبه ۷.

بنابراین گاهی می‌شود - خدای ناکرده - انسان یک شیطان متحرک می‌شود! چه اینکه متقابلاً در آن طرف می‌شود یک فرشته متحرک شد. بیان نورانی حضرت امیر درباره برادرش جعفر همین است. یا این بخش در نهج البلاغه هم آمده که «لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^{۱۳} یک انسان پاک چشمش پاک، دستش پاک، گوشش پاک، مالش پاک، شکمش پاک، یک انسان پاک فرشته متحرک است. چرا ما این طور نباشیم؟ این همه فرشته‌ها را فرستادند که فراشی ما را بکنند. مگر از کافی تا معالم^{۱۴} تا کافی^{۱۵} همه این را نقل نکردند که «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ»؟ قبل از اینکه طلبه‌ها و عالمان الهی یک جا بنشینند در مدرّس یا مسجدی بنشینند، ملائکه می‌آیند پرها را پهن می‌کنند. چرا ما این طور نباشیم. پس می‌شود این طور شد. آن خطبه نورانی هم تشبیه نیست. حضرت فرمود بار سنگینی روی دوش آنهاست. چگونه سجده بکنند؟ این بار سنگین الآن نمی‌بیند، آن روز که می‌خواهد تکان بخورد می‌بیند که به هیچ وجه قابل حرکت نیست. این طور نیست که حالا آن روز امتحان بکنند بعد امتحان دنیایی باشد که ثواب ببرند، این طور نیست.

﴿تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ﴾، حالا کم‌کم صورت سیاه می‌شود کم‌کم ذلت می‌گیرد و مانند آن. ﴿وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ﴾، آن وقت ذات اقدس الهی می‌فرماید اینها که در مکه دهن‌کجی می‌کنند، نه اندیشه سالم دارند، نه انگیزه سالم دارند، ما همه اینها را تحلیل کردیم، اینها پاسخ مثبت ندارند، بگذار من تنها کار اینها را بکنم شما راحت باشید. من شخصاً خودم کار اینها را انجام می‌دهم و انجام هم داد؛ لذا وقتی که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) با نظامیان^{۱۶}ش وارد مکه شدند در فتح مکه اباسفیان(علیه من الرحمن مایستحق) متعجبانه قدم

۱۳. نهج البلاغة (للصّحیّ صالح)، حکمت ۴۷۸.

۱۴. معالم الدین و ملاذ المجتهدین (قسم الفقه)، ج ۱، ص ۶۹.

۱۵. الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۱، ص ۳۴.

می‌زد می‌گفت: «لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي»^{۱۶} چگونه شد که ما شکست خوردیم؟ جمعیت ما چند برابر بود ما مسلح بودیم آنها بی‌سلاح، ما با شتر حرکت می‌کردیم آنها پیاده، ما با کباب سربازان خود را تغذیه می‌کردیم آنها با خرما، «لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي». حضرت از پشت سر رسید دست روی دوش نحس او گذاشت فرمود: «بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ». همان خداست.

فرمود به پیغمبر که نگران نباش بگذار من تنها کار اینها را انجام می‌دهم. ﴿فَذَرْنِي﴾، خیلی نگران نباش که جبهه و اینها را درست کنی. ﴿فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ﴾؛ مرا با این تنها بگذار، یعنی من تنها کار را حل می‌کنم و همان کار را کرد. در این مسائل آن کسی که حرف آخر را می‌زند ذات اقدس الهی است. البته آن‌که همیشه حرف می‌زند خداست، حرف اول را هم او می‌زند.

پرسش: در مکه نازل شد یا در مدینه؟

پاسخ: این چند آیه را احتمال دادند که در مدینه نازل شده باشد، ولی به هر حال در مکه هم همین حرف‌ها بود و آیات بعد هم تأیید می‌کند که در مکه است. فرمود این خطرات را تحمل کن فاصله نگیر، از اینها جدا نشو، مثل حضرت یونس نباش! اینها تأیید می‌کند که در مکه نازل شده است.

﴿فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾، ما برای اینکه اینها را خوب پرت بکنیم مدام بالا می‌بریم بالا می‌بریم بالا می‌بریم از همان جا پرت می‌کنیم. این استدراج این است. فرمود خیال نکنید که ما اینها را مقداری میدان می‌دهیم به اینها داریم نعمت می‌دهیم، این چنین نیست. ما استدراج می‌کنیم، کم‌کم داریم اینها را می‌گیریم. اینها طوری که از همه جا غافل باشند، اینها را ﴿حَتَّىٰ عَفَوا﴾، در نعمت که غرق شدند، دفعه‌

^{۱۶} السيرة الحلبية، ج ۳ ص ۵۵؛ الروض الناف الوكيل، ج ۷، ص ۱۳۵؛ «قَالَ: فَتَابُوا بَعْدَ وَحَسَنَ إِسْلَامِهِمْ وَرُؤِينَا بِإِسْنَادٍ مَتَّصِلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَلَى أَبِي سُفْيَانَ، وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو سُفْيَانَ قَالَ فِي نَفْسِهِ لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي، فَأَقْبَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى ضَرَبَ بِيَدِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَ قَالَ: بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ يَا أَبَا سُفْيَانَ فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ».

اینها را خفه می‌کنیم. ﴿وَأُمْلِي لَهُمْ﴾، «املاء»؛ یعنی امهال. من مهلت می‌دهم اما کید من متقن است، نقشه من محکم است نه آنها از نقشه من باخبر هستند، نه می‌توانند درباره کید الهی برنامه‌ریزی کنند. این چهار آیه یعنی ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ﴾، با ﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ﴾، ﴿فَذَرْنِي﴾، ﴿وَأُمْلِي﴾، این چهار آیه ظاهراً جمله معترضه است، آن وقت بعد می‌رسد به یکی از آن اسئله: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ﴾ آخری: ﴿أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ﴾.

«و الحمد لله رب العالمين»